

تاریخ فرشته

شرقی این مضمون بعرض شیخ رسا بنده شیخ وکیل سلطان محمود شاه شرقی را بخادم خود همراه کرده مکتوب نصیحت میزند
 مرقوم نموده بخدمت سلطان محمود حسیلی فرستاد سلطان محمود گفت تا کالی نذبه صلح صورت پذیر نیست
 تا از آنکه نصیر خان بالکنیه از جای خود برکنده شده بود پرکنه را همه را غنیمت دانسته بعرض رسا میند
 که چون شاه محمود شاه شرقی در حضور اشرف و در خدمت شیخ جایتلدا و عده کرده که من بعد
 مستقر من اولاد عبد القادر الموسوم بقادر شاه خصوص نصیر خان نکرده و مره اخری قدم عساکر او بانیذیا
 نرسد و بعد از چهار ماه کالی و ایرجه و قصبات تسلیم کند چون اساس صلح بتوجه ظاهری و باطنی شیخ استلکام
 پذیرفت و ابلی شرقی مشمول عنایت پادشاهی بازگشت سلطان محمود غلی بشادی آباد مسند و رفت
 و سلطان محمود شرقی بچونپور شتافت و بدستور پدر بزرگوار دست بزل و عطا از استین جو و سخا بر آورده
 عطا و فضل و صلح بلکه جمیع طبقات انام را علی اختلاف مراتبم مخطوط و برده مسند گردانید و بعد از چند
 گاه چون سپاه استراحت نمود و از رنج سفر برآمده متوجه مملکت جساون گردید و اندیاری را نهب و تاراج
 کرده مفسدان و متدوان آن ناحیه را حلف شمشیر کرده اند و در بعضی از قصبات و پرکنات تها نماندند بچونپور
 مراجعت فرمود و بعد از چند روز غلامتوجه او رسید و او را بخند و در تاراج کرده تاجها را بشکست و حاکم
 ساخت و با غنایم موفور مستبج و مسرور معاودت نموده در سنه ست و حسین و ثمانایه بقصد تسخیر دلی
 لشکر کشید و چند گاه محاصره کرده طرح جنگ انداخت سلطان بهلول بالشکر بسیار از دیالپور آمده و با
 آراسته سلطان محمود چون دید که در باخان اتمان که از پادشاه دلی روگردان شده نوکر او شده بود در غین
 پشت بمرکه نمود بر آینه صلح در توقف ندیده برگشت و دهلویان و بنال سلطان کرده فتح خان پروی که
 از امرای کلان او بود بقتل رسا بنده هفت نیل حبس کی گرفتند و در سنه احدی و ستین و ثمانایه پادشاه
 بهلول لودی بر سر مقدم آمده آمد و شاه محمود شاه شرقی باز بر سر آوردت و چنانکه در جای خود تخریب
 یافته در حالی شمس آباد مقابل یکدیگر شده چند گاه در برابر هم نشسته قطبان لودی پسر عم سلطان بهلول
 لودی بر دایره او ششگون آورده گرفتار گشت و هنوز جنگ سلطانی نشده بود که شاه محمود شاه

۸۵۲

۸۵۱

محمود شاہ بن سلطان ابراہیم شرقی

۵۹۹

بیمار شدہ رخت بستی در سنہ اشنی وستین و ثمانیاہ در چھید طلیت درین شیشہ ہم زیر و بم ۱۰۰۰ مقالہ ہفتم
شکر است کہی جاگز گاہ جان پرور است یکی را بہر اندر زہند یکی را کہن تیغ بہر بند
نہ قہر شش بوقع نہ ہر شش بکاست درین ہمیدار دوران ہواست مدت سلطنتش بیست سال و چند

ماہ بود ذکر سلطنت سلطان محمد شاہ بن محمود شاہ شرقی

بعد از آنکہ محمود شاہ شرقی قدم از بساط وجود بیرون نہاد امر او اعیان جوہر سپر بزرگ اوستا بنام سیکوئی
بصوابید ما در او پی پی راجی سلطان محمد شاہ مخاطب ساختہ بر تخت مملکت اجلاس دادند و با پادشاہ
بہلول لودھی صلح کردہ عہد بستند کہ ولایت شاہ محمود شاہ شرقی در تصرف محمد شاہ باشد و پنجہ قبض
پادشاہ بہلول لودھی بہت اوداشتہ باشد در نیصورت محمد شاہ شرقی بچہ نور رفت اما بواسطہ عدم قابلیت
شاہ امراد لکیر کشتند و ملک جہان پی پی راجی نیز از خونخواری و قہاری پسر آرزوہ کردیدہ در این اثنا سلطان بہلول
از حوالی دہلی بقصد استخلاص قطخان برکشت و سلطان محمد شاہ نیز از جوہر روان شدہ پرتاب نام زمیندار
انحدود کہ سابقا با سلطان بہلول اتفاق داشت غلبہ محمد شاہ را ملاحظہ نمودہ با دو پوست و محمد شاہ بہرستہ
آمد و بہلول شاہ لودھی در راہری کہ فریب سرستی بود نزول نمودہ چند روز طرح جنگ انداخت و شاہ محمد
شاہ شرقی از سرستی فرمان بکو تو ال جوہر نوشت کہ برادر حسن خان و قطب خان سپہ اسلاخان لودھی را بہر
رساند کہ تو ال عوضہ داشت کہ پی پی راجی ہونعی محافظت بہرہ میناید کہ برابر قتل ایشان قدرت نیست چنان
این نوشتہ محمد شاہ رسید والدہ خود را از جوہر طلبداشت باین بہانہ کہ اورا حسن خان برادر او اشنی داہ
پارہ ولایت راجن خان بدہ پی پی راجی فریب خوردہ از جوہر روان شد کہ تو ال بموجب فرمان
محمد شاہ شرقی حتماً بقتل رسانید و پی پی راجی تعزیت حسنا از او قہج بجا آوردہ ہما بجا توقف نمودہ نہ
شاہ محمد شاہ شرقی نیامد محمد شاہ بوالدہ نوشت کہ شاہزادہ ای دیگر نیز بہین حالت پیدا خواہند کرد بہتر
انکہ والدہ تعزیت جملہ را بجای آورد و چون محمد شاہ پادشاہ قہار بود و از خونریزی او امرادر ہراس

تاریخ فرشتہ

مقالہ ہفتم

دو ہجرت ہوئی۔ روزی شاہ پیراؤ جلالخان و حسین خان برادران محمد شاہ با تفاق سلطان شہ و جلالخان
 ابوہی بصری محمد شاہ سائیدند کہ لشکر پادشاہ بہلول لودھی داعیہ شینون دارو پس بموجب حکم شاہی
 شاہزادہ حسین خان و سلطان شہ ابوہی سنی ہزار سوار و ہزار بھیر میل ہمراہ گرفتہ بہ بہانہ سربراہ گرفتہ
 اعدا از لشکر شاہ محمد شاہ شرفی جدا شدند و در کنار تہرنہ استاوند پادشاہ بہلول لودھی این خبر شنیدند
 فوجی بمقابل ایشان تعین کرد شاہزادہ حسین خان خواست کہ شاہزادہ جلالخان را کہ در دو ماندہ بود ہمراہ
 بگیرد کس بطلب آمدند در این اثنا سلطان شہ لغت تہ تفکرون مصلحت نیست شاہزادہ جلالخان
 از عقب خواہد رسید و عطف عثمان کردہ بجانب فوج روان شدند و فوج سلطان بہلول کہ در میان
 ایشان تعین شدہ بودند آمدہ بجای ایشان استاوند و شاہزادہ جلالخان بموجب طلب شاہزادہ حسین خان
 از لشکر محمد شاہ برآمدہ جانب جھرنہ روان شد فوج سلطان بہلول را پنداشت کہ فوج شہنشاہ جلالخان
 چون نزدیک آمد فوج سلطان بہلول جلالخان را گرفتہ پیش سہان آوردند و او خوش ظہان اورا در بند
 کرد و محمد شاہ تاب مقاومت نیاوردہ بجانب فوج را ہی شد و سلطان بہلول تا آب کنک تعاقب نمودہ
 پارہ اسباب و پارہ مال بنفیت گرفتہ مراجعت نمود وقتی کہ جلالخان پیش پی پی راجی آمد بسوی والدہ و
 اعیان دولت شرقیہ جلوس نمودہ بسطان حسین مخاطب کشت و ملک مبارک کنک و ملک علی خاں
 و سایر امرار ابرہ شاہ محمد شاہ شرفی کہ کنار آب کنک نزدیک گذرا بگر فرو آمدہ بود تعین فرمود چون
 لشکر سلطان حسین شاہ نزدیک رسید بعضی امراک ہمراہ شاہ محمد شاہ شرفی بودند جدا شدہ آمدند و او با
 سوار گریختہ در باغی کہ از آن نواحی بود در آمد آخر او را جدا بجا حاضرہ کردند و محمد شاہ شرفی کہ تیر انداز قاصد
 بود دست بہ تیر و کمان کرد و چون ملک جہان پی پی راجی پیش از آن با سلا حدار اورا ست آمدہ تاسی پیکان
 تیر مای ترکش اورا دور کردہ بود شاہ محمد شاہ بہ تیری را کہ دست کرد پی پیکان از ترکش بر آمد ناچار
 دست بشمشیر کردہ چند کس را انداخت تا گاہ تیری از دست مبارک کنک بکلوی شاہ محمد شاہ
 رسیدہ بہمان زخم گذشت **ہیت** مادر لقی نزار و نازہ کورائت دل منہ بر حرا
 نزل

حسین شاه شرقی

۲۰۱

زال پیرکش زینهار چون اجل بی شاه میزدنی گذاروز قضا سلطنت مذید سرور و سروری ناید بکار
بعد از آن سلطان حسین با پادشاه بهلول صلح کرده عهد بستند که تا چهار سال هر کدام بر ولایت خود
قانع گشته بمانند در ای پرتاب که قبل ازین با شاه محمد شاه شرقی یکی شده بود بنا بر دلا ساری
قطبان افغان سلطان بهلول پیوست سلطان حسین از قنوج کوچ کرده کناره حوضی که آنرا هر چه میگویند
فرود آمد قطبان لودی را از جو پور طلبیده به اسپ و غلعت و دیگر عنایات اقبال بخشیده با عزاز و اکرام تمام
همیش پادشاه بهلول لودی فرستاد پادشاه بهلول لودی نیز شترزاده جلالخانرا به تعظیم و تکریم و انعامات
خوشدل ساخته بخدمت شاه حسین شاه شرقی رخصت کرد و آنجا هر کدام مبر دولت خود رفته بهجات شاهی
پرداختند ایام سلطنت شاه محمد شاه شرقی پنجاه بود

ذکر سلطنت سلطان حسین شاه بن محمود شاه شرقی

شاه حسین شاه شرقی چنانکه گذشت بعد از برادر بکلم خداوند اکبر بخت و تاج اختصاص یافته زمام ریاست و سروری
بگفت اقتدار در آورد و با پادشاه بهلول لودی صلح کرده چون بچون پور آمد و از معامله برادر متنبه گشته در اندک زمان
سرداران صاحب داعیه را بکشت و تدبیر در قید کشید و بجای بخت را به تسخیر بلاد پروان داده بخت گشت
سوار و همسزار و چهار صد رنجیر فیل جمع نموده متوجه ولایت اودیسه گردید و در آشنای سیر و یار تربیت را ویران
کرده از معموری اثری نگذاشت و چون بولایت اودیسه رسید افواج با طرف و جوانب نامزد فرموده
بقتل و اسیر و تاج و ولایت ما مورساحت رای اودیسه در دریای حیرت فرورفته چون بجزر و کانسار
و بیچارگی فریادرسی نیافت و کیل بخدمت سلطان فرستاده اظهار اطاعت و مالگذاری نمود و چون سلطان
از تسخیر انمکلت در گذشت او در مقام شکر گذاری شده بحال الوقت سی رنجیر فیل و یکصد اسپ و اقمشه
بسیار و نفوس و سرداران مرسل داشت سلطان سلمانی خانما بچون پور آمده در سنه اصدی و سبعین و نما
قلعه بنارس را که بر و رایام خراب شده بود مرمت نموده در سنه سیال مذکور سرداران بزرگ را

تاریخ فرشته

مخبر

۸۷۸

جهت تسخیر کوالیار روانه ساحت و ایشان بدبختی رفته بمحاصره پرداختند و برای کوالیار از طول محاصره عاجز گشته
 خود را در سلکت مطیعان شاه حسین شاه شرقی تسلیم کردند و بعد از آنکه شوکت و استقلال او از حد گذشت
 باغوامی خلیفه خود و خسر سلطان علاء الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بود در سنه ثمان و سی و پنجم
 و ثمان نایب عنایت تسخیر دہلی کرده بایکت لکت و چهل هزار سوار و یک هزار و چهار صد فیل متوجه انصوب شد و پاد
 بملول لودھی رسولی نزد سلطان محمود غلی فرستاده پیغام کرد که درین وقت اگر آنحضرت بقصد امداد تسخیر
 فرمایند قلعه یانہ تعلق با ایشان خواهد داشت اما هنوز از شادی آباد مسند و جواب نرسیده بود که شاه حسین
 شرقی حوالی دہلی را با تمام متصرف شد و پادشاه بملول لودھی از در عجز و زاری در آمده پیغام فرستاد
 که بلا دہلی تعلق با آنحضرت دارد اگر اصل دہلی تا ہر ذره گروہی بمن گذارند در سلکت تو گران در آمده بدار و علی
 آن بلده قیام خواہم نمود چون شاه از خاست غرور و بجز طمس او را بسمع قبول اصفا فرموده پادشاه بملول لودھی
 ناچار گشته اعتماد بر لطف و عون کارساز حقیقی کرده با چہرہ ہزار سوار افغان از دہلی برآمده کنار آب رود
 سلطان حسین شاه شرقی نشست و چون آب در میانہ عایل بود چند گاہ بجز پنداشتند در این اثنا
 در ان بزرگت شاه حسین شاه شرقی تباحث ولایات رفتند پادشاه دہلی فرصت عنایت دانستہ
 در عین موسم تابستان از جا تیکہ پایاب بود اسپان در آب انداخت و ہر چند منہیان این خبر بشاہ حسین
 رسانیدند از کمال نخوت و غرور قبول این معنی نمی نمود تا آنکہ مردم دہلی از آب گذشتہ بتاراج اردوی او مشغول
 شدند و امراد سپاہ از خاست پی شوری پادشاه چون در نہایت عفت بودند سر اسیمہ گشتہ کوچک
 و بزرگ در اندیشہ فرار شدند و سلطان حسین بی علاج روی بگریز نہادہ ملکہ جهان و سایر اہل حرم گرفتار
 شدند سلطان دہلی رعایت حق نمک دانستہ ایشانرا با عازر و اکرام تمام نزد شاه حسین شاه شرقی فرستاد
 اما ملکہ جهان چون بشاہ پوست بمغزو پوست او درآمده باز چندان دسوسہ نمود کہ سلطان حسین شاه
 شرقی استعدا کردہ سال دیگر کرت ثانی متوجه دہلی شد و چون مناسفت اندک ماند پادشاه
 بملول لودھی پیغام فرستاد کہ اگر شاه از سر تصیر است من گذشتہ مرا بحال خود گذارد و روزی بکار

سلطان حسین شاه شرقی

۸۰۳

مقاله پنجم

ایشان خواهم آمد چون تقدیر رفته بود که دولت شرقیه پیری شود قدر عجز پادشاه دلی ندانست و آن نعمت را بچشم
 حنارت کخرنیه بجاوب ناصواب قیام نموده قدم بیشتر از بیشتر نهاد چون سلطان بهلول بمقابله و مقاتله نشنا
 بعد از حرب باز شکست بر لشکر جوپور افتاد و کذا لکت مرتبه سیم بهمان تمام آمده راه پزیمت پیشگرفت و مرتبه چهارم
 خود کار بجای رسید که سلطان خود را از سب انداخته بگر بخت و چنانچه در طبقه پادشاهان دلی مرقوم گشته
 جوپور بقرفت سلطان بهلول درآمد و سلطان حسین باقی ممالک خود کرخت باندک ولایتی که محصول آن
 بیخ کرد بود قناعت نمود و سلطان بهلول از غایت مردت با وجود قدرت متعرض احوال او نشده حکومت
 جوپور بهار بکشا سپر خود داده انما لکت را ب ضبط خود در آورد و بعد از فوت پادشاه بهلول لودی شاه حسین
 شاه شرقی در مقام فتنه شده بار بکشا را بر آن داشت که لشکر بدلی برده از قبض سلطان سکندر شاه لودی
 بر آورد لیکن چون جنگ واقع شد بار بکشا کرخت جوپور رفت و درین کورت پادشاه سکندر لودی جوپور را
 از تصرف برادر بر آورده سلطان حسین شاه شرقی را که خمیر مایه فساد بود و بنال کرده بعد از جنگ او را
 از آن گوشه که در آن متروی شده بود بیرون کشید پس شاه پریشان و بد حال پناه بشاه علاء الدین شاه
 فرزند وای بنکاله برد شاه علاء الدین شاه اسباب فراغت او مهیا ساخته در خاطر جوی تقصیر بکنود
 و شاه حسین شاه شرقی دیگر در فکر تردد نشده دولت آن دو دمان در سنه اعدی و ثمانی و ثمانی
 سمت القراض پذیرفت القرض مدت شاهی او نوزده سال بود و بعد از شکست چند سال در بنکاله
 اوقات حیات گذراند و از دار غمگین برادر خلود استقال نمود

۸۸۱

مقاله ششم

مقاله ششم در بیان حکام مملکت سند و تهته و شرح ظهور اسلام در آنجا

پوشیده مبارک و بعضی از نسخ مانند خلاصه الحکایات و حجاج نامه و تاریخ حاجی محمد قنداری آغاز طلوع دین محمد
 در آن دیار بدین پنج مرقوم خامه تحقیق گردیده که حجاج بن یوسف از متبیل ولید بن عبدالملک حاکم عربین
 بلکه ملک ایران و توران بود در حدود سنجر بلاد هندوستان شده تخت محمد ثارون را در اوایل سنه سیصد و شصت

۸۸۲

تاریخ فرشته

با سپاه پرتو بولایت کران فرستاد و او بدینجا رسید آن مملکت را بجزه تصرف آورد و بسیاری از ساکنان نیز که بلوچان از آن طایفه اند بشرف اسلام مشرف گشته رعایا بادای ملل دیوانی پرداختند و در واقع از آن تاریخ بهم رسیده مساجد ساخته شد و احکام شریعت محمدی تجاری گشت و بنا بر آنکه از عهد آدم علیه السلام تا آنجا از جزیره سراندیب از راه دریاکشتی تا بکه و دیار عرب مترد بودند و بر همه هندوستان پیش از ظهور اسلام جهت زیارت خانه کعبه و پرستش حسنام انجا همیشه آمد و میگردند و ان موضع را بهترین معابد میدانستند هر آنکه حاکم سراندیب بیشتر از ایان دیگر مواضع هندوستان بر حقیقت اسلام مطلع شده در عهد صحابه کرام معتقد فلاحه شریعت مصطفوی گردیده بود چون بسلاطین اسلام اعتقاد فراوان داشت از دریاکشتی مملو از تخت و دریا و غلامان و کنیزان همبست جهت ولید روانه دارا تخلص ساخت و چون بوالی باسبب عجم رسیدند مردم لوکت که حکم عالم دیبل بر روی دریامترد بودند سر راه بر آن کشتی گرفته با هفت کشتی دیگر تصرف در آوردند و اموال و اشیای که در آنها بود از خود دانسته چند زن مسلمان که از سراندیب روانه حج بودند آنها را اسیر ساختند و جمعیکه اردو آن کفار اشرا را توفیق گریختن یافته بودند نزد حجاج رفته داد خواه شدند حجاج مکتوبی بکامک سند و ابرین صدق نوشته نزد محمد فارون فرستاد تا بدست مستعان خود نزد و ابر فرستند و ابر بعد در و نامه و اطلاع بر مضمون آن در جواب نوشت که این عمل از قومی بوقوع آمده که در کمال شوکت و قوت اند و بدستگیری سعی دفع آن کرده پر شکوه مقهور نیست و چون این خبر بحجاج رسید از ولید بن عبد الملک رخصت غناه هند حاصل کرد و دیبل نام شخصی را با سیصد سوار نزد محمد فارون فرستاد که هزار مرد جنگی همراه او کرده جهت غنا و استقام بر سر مشین دیبل تعیین نماید پس دیبل چون بدیبل رسید ترودهای مروانه کرده بجز شهادت فایز گشت و حجاج از شنیدن این خبر بیاضیت پریشان گشته در فکر تلافی شده با وجود آنکه عامر بن عبد الله اراده سپهسالاری نموده در سخن قبول یتقاده حجاج با استصواب سبحان دقیقه شناس عماد الدین محمد قاسم بن عقیل ثقفی که ابن عم و داماد او بود و هفده سال عمر داشت با شش هزار مردانه مرد که از دوسای شام بودند با استعداد و سامان قلعه کشایی در سنه ثلث و تسعین بمشیر سند از راه شیراز نامزد فرمود و او از میان کران شده بدیون و در سلسله که سر دیبل است

استیلاي محمد قاسم بر مملکت سيند

بیشتر
مقاله

آمد و بعد از چند روز از آنجا کوچ کرده چون بلده دیبل که کنار دریای عمانست در بنوقت به شهرت در
رسیده نزول نمود و در اندیشه لوازم محاصره شد چه که در دیبل تنگه بود قلعه مانند از کج و سنگت تراشیده در
استحکام و وسعت و چهل گز ارتفاع داشت و چون چندی برین محاصره بگذشت بر همین آمان خواسته بیرون آمد
عماد الدین محمد قاسم از وی احوال تجانه و مردم درون پرسید بر همین گفت جماعت جنگی قریب چهار هزار
کفار را چوست اند و خادمان تجانه قریب دویست هزار بر همین سر تراشیده و بواسطه طلسمی که علمای بر
کرده اند کند تسخیر و بیخس بر شرفات او نمی افتد عماد الدین محمد قاسم گفت آن طلسم کجاست بر همین گفت
بر قاعد غلان راست است محمد قاسم جوید نام شخصی شامی را که مخفی انداز بود بفرمود تا بفریب سنگ مخفی
آنرا مستاصل سازد جوید سه مرتبه سنگ انداخته قاعده آن را میت را پاره پاره ساخت و طلسم شکسته شده
در اندک زمان مفتوح گردید و محمد قاسم چهار دیوار کبند را با زمین یکسان کرده بر همه را تکلیف اسلام نمود چون
ابا نمودند پسران و دختران و زنان جوان خورد سال را بگیری و غلامی گرفتند مردان بر همه را از هفده ساله
تا صد ساله بقتل آوردند و زنان ایشانرا مخیر ساختند در رفتن اطراف و جوانب و در بودن در اردو جهت
خدمت مسلمانان و عماد الدین محمد قاسم غنایم آن بلده را که بیش از پیش بوده بخاطر آورد و خمس آنرا با معناد
و پنج کبتر نزد حجاج فرستاد و باقی را بر عساکر اسلام قسمت کرده ایشانرا خوشدل ساخت و چون اداوه کشور کشا
داشت عازم فتح بلده بیرون گردید و حاکم آنجا فوجی بن داد بر آن مطلق شده شهر و قلعه را بمقتدا آن سپرد
خود با لشکر بآن قلعه برهنا با و تدبیر رفت عماد الدین محمد قاسم چون با بخار رسید سکان شهر و قلعه در بند
گردید و بعد از چند روز بجان و مال آمان خواسته بخدمت وی شتافتند عماد الدین محمد قاسم بلده
بیرون را یکی از مسلمانان حواله کرده بایحتاج لشکر سامان نموده جمعی از معتبران شهر همراه گرفته متوجه بلده
سیوستان که دین حصر سیوان شهرت دارد گردید مردم سیوستان که همه بر همین بودند نزد حاکم خود کج
که بن عم دابر بوده رفته عرض کردند که در پیش ما کشتن و کشته شدن جایز نیست مصلحت چنان است که از عماد الدین
محمد قاسم آمان خواسته اطاعت ما کنیم کج را می در چشم شده سخنان ما سزاگفت و آخر الامر چون سپاه

تاریخ فرشته

اسلام محاصره مشغول شدند صولت و شوکت ایشان بخاطر آورده بعد از یک هفته شبی با جمعی راجه پوتان سپاهی راه
 فرار پیش گرفت و نرو را می حصار سلیم رفته مدد خواست اما بر اجماع و ساکنان سیوستان در صبح انروز بجان
 امان خواسته شهر را بمسلانان باز گذاشتند و عماد الدین محمد قاسم غنایم و فتوحات سیوستان را بعد از چهار
 خمس لشکر بیان مستقیم نموده رو بحصار سلیم نهاد و آنرا تیر تیر ساخته غنایم را بر نسبت سابق بر غازیان عظام
 تقیم نمود در این اثنا سپهر بزرگ رای دایره که جوان شجاع و مستور بود ساختگی لشکر کرده بمقابل وی درآمد عماد الدین
 محمد قاسم جای قلب جهت نزول عساکر اختیار کرده لیکن چون کرانی بسیار شد اکثر چاروا سقسط
 کشت تزلزل و اضطرابی عظیم در اردوی اسلام پدید آمد شکایت نامه بخواج نوشت خواج بر حقیقت حالات
 مطلع شده و هزار اسپ از اصطبل خاصه سپاهیان لشکر روانه ساخت و عماد الدین محمد قاسم از سر فر
 استظهار یافته متوجه محاصره را بیزاده شد و بین الفرعین چند کت محاربات واقع شده غلبه تام از بیج جانب
 ظاهر نمیشد رای دایره منجمان ممالک محروسه خود را جمع آورده از احوال و مال کار لشکر عرب سوال نمود و خبر شناسان
 که در کتب خوانده بودیم که در فلان تاریخ در دیار عرب شخصی دعوی نبوت کرده اهل عالم را بدین خود دعوت
 خواهد نمود و بعد از دور گذشت و نمایان قمری افواج عرب بنواحی دبول که سرحد سند است خواهد رسید
 در ثلث و تسعین قدم در آن ممالک نهاده بر تمام بلاد مستط خواهد شد و تا آنکه رای دایره بکرات و مرات
 منجمان را در بسیاری از احکام مساوی آزموده بود اما چون پیمان عسکر او لبریز شده بود روز پنجشنبه دهم
 ماه رمضان المبارک سنه ثلث و تسعین خود عازم جنگ فوجی شده پنجاه هزار سوار راجه پوت و سند
 و طائی فراهم آورده با قاتان فرزندان و ستر ایتان و اعوان و انصار یکدل و یکجبهت لوازم عهد و سینه
 در میان آورده ببلو و شدت تمام مهتای جنگ محمد قاسم شد و آن شیردل و صف شکن پاشش هزار سوار عرب
 مقابل و مقابل او اختیار فرموده معرکه هندوستانیان را باز بجهت پنداشت دایره نزدیک دایره مسلمانان
 شده چند روزی با در پی طرح جنگ انداخت و فرزندان و سرداران ان تعصیر کرده هر تیر که از جبهه تیر میزدند
 با حاج تقدیر رسیده بالاخره روزی دایره بر منیل سوار گشته در قلب جا گرفت و سینه و میره و مقدمه ارا

۵۸
۳۹
۳۱

محمد قاسم

۵۰۶

مقاله هشتم

با هجوم طرفه جنگ کاه در آمد محمد قاسم اعتماد بر حول و قوت حضرت قادر علی الاطلاق کرده میدان سنا
نخت بهادران عرب و بند فرودان سر و پایله کری در آمدند و بنزله‌اشی که داشتند ظاهر ساختند بسیاری از کینه
جوانان عرب ده نفر بیت نفر بند و ستانیز کینه‌توبت در مقابل آمده بودند بر خم شمشیر و نیزه بقتل آوردند
و چون جنگ مغلوبه شد و رای دایر بر نفس خود ترو دوات مردان کرده سرداران و فرزندان او بتزور حملهای
رستمانه تقصیر نمودند در این اثنا یکی از نقطه اندازان عرب شعله آتش بر فیل سفید رای و با سر زد و فیل از سنا
این حال راه کر پز پیش گرفت و فیلبان بر حسب کجک میزد و فایده بی بخشید و فیل غمان از دست فیلبان گرفته
تا اگر نلب و یا رسیده و با تب در آمد لشکر محمد قاسم در عقب او در آمده در کنار او یا دیگر بار با زار حرب گرم شد و فیل
سفید بجای خود آمده از میان آب بیرون شافت و رای دایر فیل بر افواج مسلمانان تاشته و بتزور و نیزه بسیاری
از جوانان مجروح و بیروح ساخت در نیفت تیری برای دایر رسید و از فیل در افتاد و از کمال هتور و مردانگی هر
حید که توانست بر اسب سوار شده و یکی از ابطال رو برد و او بیک ضرب کمان تمام او با تمام رسانید و در بان
در اچوتان از مسابین احوال خاک مذلت بر سر کردند و از طعن آماج مسلمانان خود را بنا مردی مطعون سنا
تا حصار آرد و در کجینند و غنایم و فتوحات که در ظن و کجین کجند نصیب لشکر اسلام شده در فکر تشریح آرد کشتند
و جلوسه ولد و اسب خواست که حصار را بردان جنگی مضبوط ساخته بیرون آید و با سپاه عرب جنگ صف نماید
وزراد و کلای دایر نگذاشتند و او را برداشته بجهار بر پیمانها و بردن زن رای دایر که عورتی مستور بود
از همراهی پسر سر باز زده با پا تروه هزار اچوت از قلعه بر آمده بمقابل لشکر اسلام آمده اراده جنگ نمود محمد قاسم
جنگ بااد عار دانسته طقت او نشد و لشکر اسلام بموجب حکم محمد قاسم قلعه آرد و در میان گرفتند زن را
دایر بار اچوتان قلعه در آمده اعلام مدافعه بر افراشت و از طول ایام اعاطه چون مردم درونی بجان رسیدند در
سد و جوهر شده آتشی بزرگ بر افروختند و زنان و فرزندان را اکثره آتش انداختند و در واز نای بلده آرد
کشود همراهی زوجه دایر بیرون آمدند و چندان جنگ کردند که همه آنها با آن زن بقتل رسیدند مبارزان
شام بعد از این فتح شمشیر نای خون اسام از پیام آخته بجهار در آمدند و شش هزار اچوت و دیگر کشته

تاریخ فرشته

سی سزادادی را دستگیر و اسیر کردند و دو دختر را می دادند که میان بندگان بدست افتاده بودند بر سر مرغانی تود جاج
 جت خلیفه فرستاد و جمیع بلاد و یول را بر امرای عرب قسمت کرده چون شنید که ملتان نیز در تحت رومی دایر بود
 بر آئینه بدست نهند فرمود و ملتان را هم فتح کرده غنیمت بی اندازه گرفت و آنرا در الملک ساخته بجای تکلیف
 مساجد بنا فرموده چون حجاج و خنوزن پادشاه سزاد را بخلافه فرستاد ایشان در هر مسرای ولیدی بودند
 تا آنکه بعد از مدتی در سنه ست و ستعین آنها را یاد کرده چون حاضر ساختند ولید نام ایشان پرسید خواهر
 گفت که نام من سزادویاست و فرمودیم گفت نام من برعل دیو است ولید شیفه و حیران دختر بزرگ شده اند
 کار رفت و چون طالب وصال شد سزاد و یوزبان بدعا و ثنا کشود، معروض داشت که من شایسته فرستادن خلیفه
 بنیم چه عماد الدین محمد قاسم سه شب بنظر تصرف ما در خانه خود نگاه داشته بود مگر رسم اسلام این است که
 اول گفتن دست خیاست برسانند و بعد از آن جت خلیفه بفرستند ولید از شنیدن این سخن معلوب و توت
 غضبی شده در ساعت بخط خود فرمائی نوشت که محمد قاسم هر جا که باشد خود را در پوست کاه گرفته روانه دارالخلافه
 کرد و آن بیچاره خود را در پوست خام کاه گرفته فرمود تا در صندوق نهادند و در دارالخلافه رسانیدند ولید اند
 حاضر فرموده گفت که سزای ناسزایان چنین میدهم دختر با زبان بدعا کشود و گفت پادشاه باید که آنچه اردو
 و دشمن بشنود تا در میزان عقل در راستی نیند باجری آن حکم فرمان ندید پس ازینجا معلوم میشود که پادشاه
 از عقل بهره ندارد و محض بقوت طالع پادشاهی میکند عماد الدین محمد قاسم ما را بمشایه برادر بود و ما
 نسبت با او همچو خواهر دست تصرف او بیمار نسیده و چون پدر ما را هلاک کرد و برادران و قرابتان
 و اقوام ما را کشت و ما با نرا از پادشاهی ببندی رسانید هرینه در مقام انتقام و هلاک او شده چنین
 تنی در حق او نمودیم و مقصود خود حاصل کردیم ولید شرمزده شده بر فوت عماد الدین محمد قاسم شرف
 بسیار خورد اما چون کار از دست رفته بود علاجی نداشت و بعد از فوت عماد الدین محمد قاسم احوال
 حکام سزاد پیچیک از تواریخ مشهور و متداوله مرقوم نشده اند تاریخ بهادر شاهی که در اینجا اسامی حکام
 انملکت ثبت افتاده الققه بر مطالعه کنندگان احوال ملوک سلف پوشیده نماز که بعد از عماد الدین محمد

ناصرالدین قباچه

۲۰۹

مقاله هشتم

جماعتی که غور اولاد بقیم الضاری میداشتند شاهی مملکت سند کردند بعد از ایشان از زمینداران اچند بود که ایشان را سومرکان میخوانند و بزید فوت و کثرت اموال و انصار ممتاز بودند مقصدی سند شدند و صد سال سلطنت در دو دمان ایشان بود اما اسامی ایشان در هیچیک از کتاب تواریخ بجز محرز در نیامده و بوجوب تقاضای ادوار فکلی چون پادشاهی از خانواده سومرکان بطبقه ستمکان که ایشان هم از زمینداران اچند استقال نمود و انفسه و لبشان جام مشهور گردیدند و در زمان این دو طایفه گاه گاه پادشاهان اسلام از غزنویه و غوریه و دهلویه بایشان مزاحمت میرسانیدند و بعضی از آن بلا در تصرف میشدند و بکاشفگان خود سپردند و بر کرد دولت خود مراجعت میکردند مگر سلطان ناصرالدین قباچه که خطبه دستگاری آنکس خوانده دارالملکت خود ساخت لهذا حالات غزنویه و غوریه و دهلویه رجوع بدستگاههای سابق کرده تخت حکایت سلطان ناصرالدین را که پادشاه علمیه سنداست علمیه در اینجا ذکر میکند و بعد از آن اسامی و الیان ستمکان که علم ناقص بآن احاطه کرده است مرقوم مینماید

ذکر حکومت ناصرالدین قباچه بر مملکت سیند

همه مورخین هند بواسطه اولی نسبت احوال شاه ناصرالدین قباچه را در جنب واقعات پادشاهان دهلوی نوشته اند اما فقیر مؤلف این کتاب فقیر حقیر بر وبال شکسته محمد قاسم فرشته از آن اجتناب نموده در موضع خود یعنی در سلکت شاهان سند ذکر میکند و میگوید او از غلامان ترک سلطان معزالدین محمد سام است و شاهی بود در غایت شهامت و شجاعت و کیاست و خداقت معزالدین در خدمت سلطان معزالدین محمد سام گذرانیده و قوف تمام در ملک داری و کشورشاهی حاصل کرده بود چون سلطان معزالدین محمد سام را بانگ خطا اتفاق محاربه افتاد ملک ناصرالدین اینتر که مستطع بلده اجته بود در آن معرکه شهادت یافت سلطان مملکت جیه را بسلطان ناصرالدین داده ضبط اندازید و رجوع فرمود و او بدو دختر داد سلطان قباچه اینک بود چه بکیت دختر چون فوت شد دختر دیگر بوی داد و سلطان ناصرالدین قباچه

تاریخ فرشته

چون حکم سلطان محمزالدین محمد سوم تاج قطب الدین ایبک بود هر آینه با وسلوک مرضی نموده گاه گاه از او چه مسلی آمده لازمست میگردید لیکن بعد از وفات قطب الدین ایبک اکثر قلاع و بقاع سند را به تصرف آورده سومرکانرا که بعضی از ایشان مسلمان بودند و بعضی کافر جهان زبون و ضعیف گردا سپید که غیر از بلده تته و جنکل و لغور در تصرف ایشان ماند در زراعتی در عینی قرار داده در گوشه و کنار می بودند لیکن بعد از شاه ناصرالدین قبا چه برور و تدبیر باز سر برشته سلطنت بدست آورده سند را از تصرف سلاطین دلی بر آورد و سلطان ناصرالدین چون خطبه و سکه بنام خود کرده ملتان و سمرقند و کهرام تا سرستی بجزوه دیوان خود آورده سلطان تاج الدین بلدیگر طرح در بعضی ممالک او کرده چند مرتبه از غزنین لشکر فرستاده هر گزشت بی نیل مقصود بگشت لشکر سلطان ناصرالدین مظفر و منصور که در سرسندی و عشر و ستایه لشکر خوارزمه و خلیج که غزنین از جانب سلطان جلال الدین می بودند بر حدود سیوسان استیلا یافت و شاه ناصرالدین با ایشان قتال کرد و اگر چه سزای قوم خلیج گشته شد تا مؤید المذکب سجزی در غزنین منازم گشت دور سند از پنج و عشر و سبعمیه شاه ناصرالدین متوجه سنجر لاجور گردیده تا سرسند بقبضه اقدار خود در آورده چون شنید که شمس الدین شاه بقصد حرب از سد روانه گشت او نیز ساختگی لشکر کرده در کنار نیلاب فرود آمد شمس الدین شاه بکنار آب مذکور رسید و بجای تخته اسپ با آب رزم او سپاه با وی موافقت کرده بسیاری از مردم او غرق شدند سلطان ناصرالدین بعد از آنکه تحریک نیت و سنان راه گریز پیش گرفته بملتان رفت و طبل و علم او در آسای ایلغار بدست مردم سلطان شمس الدین افتاد و در حوادث چنگیز خان اکابر و اصاعو شتران از غزنین و غور روی توسل با او آوردند و هر یک فرا مرتبه و حالت انعام و احسان یافتند علاوه بر خستگیار کردند اما در پایان حال سید ناصرالدین جلال الدین ولد سلطان محمد خوارزم شاه از صد مر سپاه چنگیز خان بهندوستان آمده بحسب اتفاق با ناصرالدین شاه در افتاد و خرابی بسیار بولایت و لشکر او رسیده دولتش روی با انحطاط نهاد و تفصیل این سخن آنکه چون سلطان جلال الدین در زمان چنگیز خان بغزنین رفت و از آنجا بقصد عبور کردن کنار آب سند شد چنگیز خان واقف شد لشکر بیکران بر سر او فرستاده در کنار آب نیلاب که حالا اشترادار و آب سند رسیده اطراف و جوار

۱۱

۱۲

ناصرالدین قباچه

۶۱۱

مقام هشتم

اورا فرو گرفتند سلطان جلال الدین از پیش تیغ آتشبار دین و از پس جدیای خونخوار اسپ جلالت در میدان
 مبارزت تاخته بسیاری از کفارتان را بر خاک هلاک انداخت و کارزاری نمود که رسم داستان و سلام
 زیمان زنده بودی غاشیه متابعت او برودش گرفت و با آنکه میبند و سیر نه او سنگت یافت خود از با مردان
 با مقصد سوار در قلب ایستاده و او مردی و مردانگی داد و آخر الامر چون کار بر دستک شد و هر لحظه لشکر منغل زیاد
 میشد عمان از صغر که گردا سینه پیش فرزندان خود آمد و آنها را وداع کرده بر اسپ تازه زور سوار شد و باز بر صف
 منغل حمله آورده پاره از ایشان را پس نشاند بعد از آن عمان بر تافته بکنار آب آمد و جوشن از بر کند و چرخش
 ر بوده تازی تراد را بنام یانه بسیار ساخت و از جای که ده کز آب ارتفاع داشت برانگیخت و بر مثال شیر خشت
 با هفت کس از آب بگذشت و از اسپ فرود آمده زین برداشت و نمد زین و ترکش و قبا و آفتاب گذاشت
 و چرخ بر زمین زده و در سایه آن تنهانش در این اثنا چنگیز خان بکنار آب رسیده انحال را مشا پده کرده به سپهران خود
 گفت می باید که از پدر اینچنین سپهر بچواید **بیت** بدو قسریں کرد و گفت از پدر بدینسان
 نزدیکتی سپهر بچواید شیر است فیروز جنگ بدریاد لیر است چون نمنک بگیتی کسی مرد زینسان
 ندید نه از نامداران پیشین شنید چنگیز خان سپاسیان خود را که میخواستند از آب نیلاب گذشته سلطان جلال الدین
 بدست آورده گذاشت و سلطان جلال الدین چون از آن دو همگرا کلی نایره جدال سپاه و دیگری غتاب نیلاب
 خلاصی یافت و پنج شش کس از نوکران او پیاده بهلاز شش رسیدند با حضوره و در روز همیشه ساحل نیلاب
 پنهان شد تا آنکه چاه نفوذ میکرد و طحی گشتند در آن اثنا خبر رسید که در این نزدیکی جمعی از سوار و پیاده قریب بود
 نفر اسباب عیش و عشرت مینا ساخته در کمال غفلت با جوانان ماه سیاه عیش و عشرت اشتغال دارند سلطان
 جلال الدین اصحاب خود را که چاه و پنج نفر بودند بفرمود تا هر یکی چوبدستی از آن بشی بریده مستعد سازند تا
 از روی توکل و همت پادشاهان متوجه اینجاست شده اکثری از ایشانرا بضر چوبدستی هلاک کردند
 و بقیه السیف خود را بجهنم انداخته خلاص گردیدند سلطان چهار پایان واسطه ایشانرا بر مردم خود که منج
 پیاده و بعضی بر سوار بودند قسمت نمود چنانکه مجموع صد و هفت سوار شدند مقارن انحال خبر رسید

کہ درین حدود از لشکر بندوستان قریب سه ہزار مرد از جانب حکام سند ہرسم فرساولی میباشند سلطان جلال
الدین در ساعت با پانصد و بیست سوار بر سر انجماعت رفتہ اکثری از ایشانرا مقتبل رسانید و غنایم بسیار
بدست آورده کار او قدری استقامت گرفت و از عقب دیگر مردم باو پیوستند و بقدر پانصد سوار بہر سائب
انجاہ از آن نواحی لشکر محلیم متوجہ دفع او شد و سلطان جلال الدین جنک ایشانرا باز پیچہ دانستہ بجلد
اول مانند نبات انگش متفرق ساخت و اموال و اسباب بسیار فراہم آورده چہار ہزار سوار مکمل بہرستان
چنگیز خان این خبر شنیدہ چند نفر از امرای کلان خود را بروی کسپیل کرد چون ایشان از آب سند عبور کردند
سلطان جلال الدین بجانب دہلی روانہ شد و مغلان انحد و در اتاحت و تاریخ کردہ بازگشتند سلطان جلال
الدین بسہ چہار روزہ راہ دہلی رسیدہ یکی از مقربان خود را کہ بعین الملک استہار داشت پیش شمس الدین
شاہ فرستادہ پیغام داد کہ بکم تصور یف روزگار ناہنجار بچار شمار رسیدہ ایم و ہر گاہ امثال ما همان
بسروقت شمار رسیدہ باشد وظیفہ مروت و بزرگی آنست کہ موضعی تعین نمایند کہ چہند روز در انجا استقامت
توان نمود و اگر از روی یکاکی با ما در مقام اعانت درآیند بیکت اتفاق از دوست دشمنان رو بملکت موروثی
می توانم نمود سلطان شمس الدین چون احوال سلطان جلال الدین بخاطر آورده بود توقف او را در آن دیار
مناسب ندانستہ اہلی او را مخفی بزہر کشتہ کسان خود را باخف و بدایای بسیار تروش فرستادہ پیغام
داد کہ بنا بر ہوا ی جنب جایتکہ لاین توقف آن پادشاہ عالچاہ تواند بود نیست سلطان جلال الدین مقصود
شمس الدین شاہ دانستہ عنان غنیمت از راہ لاہور بصوب مسکن کہکران معطوف داشت و بعد وصول
بان مملکت کجہ بلالہ و بکالہ در آمدہ تاج الدین خلیج را بچیل جودی ارسال فرمود تا انحد و در افارت فرود
غنیمت پی نہایت آورد و چون قریب دہ ہزار سوار در غل راہت او مجتمع گشتند سلطان کا مکار قاسم
سخنکار فرستادہ دختر رای کہکران را کہ در زمان سلطان شہاب الدین بدرجہ اسلام رسیدہ بود خواستگار
نمود رای کہکران کو کار سخنا قبول آن کردہ دختر را ہمسر او سپرد بخدمت سلطان فرستادہ و انما
نمود کہ شاہ ناصر الدین متباہ را کہ علی الدوام مزاحمت بولایت این کمترین میرساند مانع آیند سلطان

ناصر الدین قباچہ

۱۳۶

مقالہ ششم

پیرش را خطاب قلیچ خانی دادہ با یکی از امرای خود کہ باوزبک باشی اشتهار داشت و جہان پہلوان اُنیک بود با ہفت ہزار سوار بر سر سلطان ناصر الدین قباچہ حاکم اچہ و ملتان فرستاد سلطان ناصر الدین قباچہ با بیست ہزار سوار در کنار آب سند کہ نزدیک اچہ است لشکر گاہ ساخت و اوزبک باشی اورا غافل ساختہ بیخون برد و جہان جمعیت اورا متفرق ساخت کہ سلطان ناصر الدین ہستار مشقت خود را بکشتی رسانید بطرفی کہ بحینت اوزبک باشی در لشکر گاہ فرسودا آن کس بخدمت سلطان فرستاد و چون خبر توپہ لشکر دہلی در میان جمود صلاح در توقف ندیدہ ازان کوہستان باو چہ آمد و در بار گاہ سلطان ناصر الدین فرسود آمدہ کسان نردوی فرستاد کہ دختر و پسر امیر خان را کہ از کنار آب نیلاب کہ نخبہ باخندو آمدہ بود مذہب فرستاد سلطان ناصر الدین در معتام اطاعت شدہ سپرد و دختر امیر خان را با مال بسیار بخدمت سلطان فرستاد و خود بجانب ملتان شافت سلطان ولایت اورا تفرغ نرساندہ چون ہوا گرم شد از او چہ کوچ کردہ چوہ نیلاب کوہ جوہ و ملالہ و بنگالہ شد و در راہ بعلبہ رسیدہ محاصرہ نمود و در اثنای کارزار از اقلعہ تیری بدست اورا رسیدہ در باب گرفتن سعی بسیار نمودہ مفتوح ساخت و تمامی اٹالی انجا را بقتل رسانید در انجا خبر رسید کہ شہزادہ جنابی خان حکم چنگیز خان بطلب سلطان جلال الدین می آید سلطان بلال الدین بخیاں آئد شاہ ناصر الدین قباچہ از تہ دل باو ایل شدہ است بجانب ملتان توجہ نمود و نعل بہا خواست شاہ ناصر الدین قباچہ چون خبر توپہ لشکر معقل شنیدہ بود از نیمنی ابا نمودہ در مقام انتقام شد سلطان جلال الدین ناچار شدہ از ملتان برکشت و چون باو چہ رسید مردم انجا نیز اطاعت نکردند آتش در انشہ زدہ فارت فرمود و بعد از دو روز عنان عزت بصوب دیبل کہ اتھال اورا تہتہ میخوانند معطوف داشت و در اثنای راہ بہر شہر و قصبہ کہ تعلق بشاہ ناصر الدین قباچہ داشت میرسید قتل و فارت کردہ ہمیش میرفت چون بہ تہتہ رسید رای انجا کہ حبشی نام داشت و از طایفہ سومرکان بود اسباب و اموال خود را در کشتیہا کردہ خود تیر با فرزندان دستہ اتیان بکشتی دادہ در بعضی از جزایر قرار گرفت سلطان محل قامت در بلدہ تہتہ انداخت و تہخانہ دیبل کہ در سرحد تہتہ است بشکست و مسجد جامع بزرگ بنا نمودہ ولایت خروالہ را لشکر فرستادہ مفتوح کردانید و بعد ازان چون

تاریخ فرشته

مقاله ششم
۶۳۰

۱۳۸

که برادرش سلطان غیاث الدین بر سر بر سران ممکن دارد از مرستیغرسند و کجرات گذشته در سنه ۶۳۰
 و ستایه از راه کچ و مکران بمرق توج فرمود چنانکه تقضیل آن نوکتب تاریخ عجم مستفاد میگردد و جنای خان
 که بالشکر سولی و بناله اشس کیده بود بجوالی طمان آن از محاصره فرمود شاه ناصر الدین قباچه آثار جلالت و مرد
 بنوعی ظاهر ساخت که بعد از چهل روز مردم طمان از ضیق محاصره خلاص شدند و جنای خان کچ و مکران رفته
 انحد و در تاخت و تاراج نمودز مستان انسان را در حدود کالنج که ولایتی است در کنار آب سند پیاپی نشانی
 و قریب سی چهل روز بند و ستانی را که اسیر گرفته بود بدان قفسریب که موجب تعفن هوای ارزد میشود بقتل
 رسانید و با وجود آن چون مرکی در اردو پیدا آمد و از سلطان جلال الدین خبری رسید که کجاست و چه شد جنای خان
 متوجه توران گشت چون سالار احمد حاکم کالنج به شکایت خرابی ولایت پناه ناصر الدین قباچه نوشت
 بسی دلگیر گشته در تعمیر مملکت کوشید و بعد از آن چند مرتبه در سنه ۶۳۱ و ۶۳۲ و ستایه شمس الدین شاهی
 قاصد استیصال شاه ناصر الدین قباچه شده بجانب سند روان شد و چون بجوالی دارالملکت اوچه رسید
 سلطان ناصر الدین آنرا مضبوط ساخته خود بقلعه بگرفت سلطان شمس الدین اوچه را در میان گرفته نظام الملکت
 بن ابی سعید جنیدیر که نسخ جامع الحکایات بنام او نوشته شده است بجز فرستاد و بلده اوچه
 در مدت دو ماه و بیست روز مفتوح گشت و سلطان ناصر الدین ابن خبر شنیده بهر خود علاء الدین بهر
 شاهرا نزد سلطان شمس الدین جهت طلب صلح فرستاد هنوز جواب نرسیده بود که کار بر قلکیان دشوار شده
 سلطان ناصر الدین در کشتی نشست در راه جزیره که در آن نواحی بود پیشگرفت و در میان دیا کشتی غرق شد
 در روایت صحیح است که چون سلطان ناصر الدین از اوچه به بگرفت سلطان شمس الدین فتح آن بلاد را بوزیر
 خود نظام الملکت رجوع کرده خود به دارالملکت دلی مراجعت نمود نظام الملکت وزیر بعد از دو ماه شهر اوچه را بجزیر
 و قهر مفتوح ساخت و در نهایت شوکت و جلال متوجه قلعه بگردد شاه ناصر الدین دانست که زمان او باراست
 و کوشش و ثبات قدم فایده نمی بخشد با اتفاق قزاقان و تتر و یکان مع سپه بن صندوق جوهر و نفوذ
 احمد در کشتی نشسته متوجه جزیره که در آن نواحی بود شد ناگاه چهار موجه کشتی او را در یافته غریق بهر فاکره
 بچ

۶۳۲

سلطان ناصرالدین قباچه

۱۵

مقاله ششم

و باقی کشتیها سلامت بمقصود رسیدند بیست جهاننازاری توکاری و کر کنی همزمانی
شکاری و کر کنی را کنی عسوق در جوی آب بچی را کشتی نشسته اند سراب که از دست این رخت از آب
که از تیغ آن عسوق این مادی که از نام این کنی سواد که از ظلت این دبی نوزاد بیاساتی این می بس غ
بریز که شد با از ناله مشک نیز ایام دولت سلطان ناصرالدین قباچه در بلاد سند و عمان بیست و دو سال

مقاله پنجم در بیان برخی از احوال ستمکان که زمینداران ممالک سند

بدانکه زمینداران سند دو قسم اند یکی را سومکان گویند و دیگری را ستمکان بزرگ خود را جام گویند و در عهد
شاه محمد تغلق شاه بسی داد و سلطانان دولت از خاندان طبعه سومکان بفرقه ستمکان منتقل شد و اکثر
حکام ایشان که بدولت اسلام اختصاص داشتند بیشتر اوقات مطیع و مالکدار پادشاه دلی بودند و گاه گاه علم مخالفت
افراشته نمود و عصیان می درزیدند و کرد و ستمکان خود را غنوب میباشید میدانند همذالفاظ جام بر مقدم و کلان
خود اطلاق میکنند یا از آن معنی میدهند اول شخصی که در زمان اسلام ازین طایفه بگومت سند فایز گشته
جام انزاه بود وی عسل و کیاست وافر داشت و سه سال و شش ماه حکومت کرده چنانکه رسم
جهانیاں است و گذشت جام جونا بعد از برادر حکم وصایت و درایت کلاه ریاست بر سر نهاده
بگومت بلاد سند مشغول گشت چنانچه او والی عدالت شمار بود و بجم و دانایی افتخار داشت پس مدت دو

چهارده سال بود ذکر حکومت جام مانی بی جام جونا

چون جام جونا از سواد در حربه اجل کشید جام مانی بگومت بدعوی ملک پدر برخواست و مرد را
بجز متفق ساخته جانشین پدر گردید و چون با سلطان دلی علم مخالفت افراشته آنولایت را بگومت از خود خست
و کردن نیز بار باج و خراج میآورد و بر اینه سلطان فیروز شاه با جونا ممدود و در سنه اثنی و ستین و سبعم
بر ولایت سند لشکر برد و جام در جایی قلب در آمد و آنقدر علف که حیوانات لشکر سند را لغایت کند

نگارداشته باقی را در کوه و دشت آتش زد و سلطان فیروز شاه از پی طغی عاجز گشته بیست و هفت فرادان
بجرات رفت و موسم برسانرا گذرانیده در اول زمستان که طغی بنز بود و قابل سوختن نبود بولایت سند
مراجعت فرمود درین وقت جام مضطر و سر اسیر گشته امان خواست و سلطان فیروز شاه را درین مملکت سند بجز
کاشکان بن شاه عالیجاه در آمد و بعد از ضبط آنخسرو و عازم دہلی شده جام مانی و جمیع مقدمان سند را همراه
برو و بعد از چند کاد چون از جام مانی خدمات شایسته بوقوع آمد سلطان فیروز شاه باریکات در مقام لطف
و عنایت شده ایالت ولایت سند را بجام مانی تفویض فرمود و چتر داده رخصت کرد و او بسند
آمن بار و بیکر علم حکومت درایت دولت بخاطر جمع برافراشت و چون جام جیاست اولبریز گشت منزلیکه
لد حسته ملک بدیکران گذاشت مدت حکومت او پانزده سال بود

ذکر حکومت جام تماچی بن جام مانے

بعد از فوت پدر بر چهار بالمش حکومت کچھ زده بشغل جهانداری پرداخت و بعد از آنکه سیزده سال و چند ماه
پی منازعی دولت بکام دل گذرانیده جبران پی بقاراد و داع کرده در گذشت و از تمام جماعت مذکور خصوص از تمام
تماچی چنین خاطر میشود که آنها ز نار و آرد بودند

جام صلاح الدین

بعد از جام تماچی صلاح الدین متکفل امور سلطنت گردیده یازده سال اوقات قرین فراغت گذرانید

جام نظام الدین بن صلاح الدین

پس از فوت پدر نایب مناب گردید و دو سال و چند ماه بکومت گذرانیده از راه پی پایان قبا بیرون رفت

جام علی شیر بن نظام الدین

بعد از پدر بحسن اتفاق اشرف واعیان قوم خود زمام ریاست اندیاز بکف اقتدار آورده بعد از و داد
پر حاجت و غنچه آمال و آمانی ضلایق مشکفته گردید و نایب را از نزد و حراستی فرموده مردم در

امن فامان غنوزد لیکت عهد او مانند در شباب قلیل العمر بود بعد از شش سال و چند ماه منقضی شده طبقات امام مکیان

جام کران بن جام قمانی

چون علی شیر نوبت چند کمانی کرده ازین گفته باطبع عالم بقا نشانت جا کران بجان او هر کرا پدر پادشاه باشد بموجب درانت دولت به سپهر خاورد رسید سعی موافق بجا آورده متعلقه قلاوه حکومت کردید و بکجه بر جای بزرگ زده لیکت چون بی سابقه عنایت ازلی بهیح امر بر او دام و بقا میترسیت بر این پس از یکروز و نیم شرفناک است در کوشش بخت شد قوم ستمکان مجلس کنکاج منعقد ساخته جهت تعیین پادشاه مشوره مشورت در میان انداختند و بعد از گفتگوی بسیار فتحان بن اسکندر که از قوم ستمکان بود و این منصب بزرگ داشت پیاد شاهی اختیار کردند و او پانزده سال در کمال استقلال مقصدی امر حکومت بوده در گذشت

جام تعلق بن اسکندر

بعد از فوت فتح خان برادر کوچکش جام تعلق بن اسکندر به مات ملک و سلطنت پرورده بر وجه حسن از عهد انکار خلیف بیرون آمد و چون در پادشاهی دلی رواج و رونق اول نمائند بود از اجتماع خاطر جمع کرده با سلطان کجرات طرح آشنایی و مصادقت مسلک داشت بلکه بعد از هر که از قوم ستمکان بخت نشسته با حکام کجرات طریق و داد و اتحاد سپرده بوصلت و پیوند حفظ دولت خویش نمودند و بعد از بیست و هشت سال و چند روز چون پیمان جانش بر نیز کردید ملک بدبیران سپرده کنج عهد خستیار نمود

جام مبارک

بعد از قتل جام تعلق و سپهر پرده دار او بود بعد از فوت تعلق در خود شایستگی امر سلطنت دیده مرتب آن شد لیکت فرصت کمانی بیش از سه روز نیافته ملک بدبیران سپرد

جام سکن در بن جام فتح خان بن سکندر

چون اشرف داعیان سکن در محنت پادشاهی جام مبارک بجانت یافتند شادمان و خوشنود جام سکندر کم با وجود نسبت ارث استحقاق آن امر خلیف نیز داشت بروداری قبول کردند و او یکسال و شش ماه سکندر سلطان

سلف را کرده داشته سرنجیب عدم سرور بود

جام سنجہ

ادارہ و دوران سلاطین است چندین سال در عہد ملوک ماضیہ با مور علی و مالی قیام نموده در مجاہدت و یگانگی
صارت تمام داشت بعد از فوت جام اسکندر امر او اعیان ملک اتفاق کرده اورا پادشاہی برگزیدند و ملک
خوشتر قارحمت شمار بہشت سال و پندہ ماہ ریاست دیار سند باد پسندیدہ عاقبت اورا از میان برداشت و نوبت

جام نظام الدین المشہور بجام نند

بدیکران داد

بعد از جام سنجہ فاصلہ در ساعت مسود مقصدی شغل شاہی شدہ مملکت سند در زمان اورواج و روہ فی پرت
آمد و با سلطان حسین لنگاہ والی ملتان معاہدہ بود و در عہد او در سنہ تسعین و ثمانیاہ شاہ بیک ارغون
از قند مار آمدہ قلعہ سولی را کہ در تصرف یکی از امرای نظام الدین بود و بہادر خان نام داشت محاصرہ نمود و بجزیرہ
مفتوح ساختہ بہرادر خود سلطان محمد سپرد و خود بقند مار رفت و در غیبت او جام نظام الدین یکی از امرای خود
کہ مبارک خان نام داشت و مردانہ و شجاع بود با ستلاص قلعہ سولی نامزد فرمود و بین التاجین جنہ کت جنک
واقع شدہ عاقبت سلطان محمد بقتل آمد و قلعہ سولی باز بہ تصرف جام نظام الدین المشہور بجام نند درآمد شاہ بیک
از استماع این خبر میرزا عیسی ترخانرا بہجت انتقام برادر فرستاد و جام نظام الدین لشکر خوب جمع آوردہ بسر دار
مبارک خان با استقبال فرستاد و در سرحد بین التاجین جنک صعبہ واقف شدہ بسیاری از امرای تسلیم کار آمد
جام نظام الدین بقتل آمدند و مبارک خان زخمی و بد حال تا قلعہ بہرکہ رسید جا عنان کشیدہ و چون خبر فتح میرزا عیسی خان
بشاہ بیک ارغون رسید طبع در تمامی ملک سند کردہ از قند مار بالشکر جوار متوجہ بہرکہ شدہ انکلت را قبل کرد و جا
قاون کہ از جانب جام نظام الدین المشہور بجام نند حاکم انحصار بود را بیت مدافعتہ افزا شدہ چند کادہ بجنک و در
گذرانید و چون کار از دست شدہ از لشکر سند کسی بفریاد اور رسید و قلعہ بہرکہ را وقت باین استحکام نبود ہرگز
قاضی مذکور امان خواستہ حصار را بہرقت ختم داد و شاہ بیک فاضل بیک کوکلتاش را حاکم بہرکہ خستہ
بہ خود بجانب قلعہ سہوان رفت و آنرا مفتوح ساختہ بجا بہرکہ بیک سپرد و در آنسال بہینقدر کفایت کردہ بقند مار

جام نظام الدین

۱۹
مقاله

مراجعت نمود جام تنده زر سزاواران خرج کرده شکر گرفت و هر چند سعی نمود که قلعه سولی را خلاص کند مینمیشد چه که سپاه سنده که چشم ایشان از لشکر ترکان خوشنوار که همسراه میرزا حبیبی خان آمده بودند ترسیده بود هیچ وجه مقابل و مقاتله ایشان اختیار نمیکردند چنانکه وقتی تنگ اسپ یکی از ترکانان شست شده زمین اسپ بگردید و ترکان فرود آمده بکشیدن تنگ اسپ مشغول گشت در این اثنا فوجی از سپاه سنده با بخار سیده چهل سوار بر وقتا ترکان بقصد فرار چون پای درد کاسب نهاد چهل سوار سندی رو بگریز نهادند جام تنده که شصت و دو سال پادشاهی کرده بود از غصه مشایع این حال مریض گشته درگذشت

جام فیروز بن جام نظام الدین المشهور بجام سندا

جان نشین پور شده رشید دریاخانرا که از اعیان ملک و قرابت او بود امیر جمیل و صاحب اختیار ملک ساخت و جام صلاح الدین که از قرابتان جام فیروز بود و خود را در اوست ملک می دانست بنا زعمت برخواست و بعد از عمارت بسیار و کوشش فراوان چون کاری نتوانست ساخت که نجات بخیرات رفت و چون علیه سلطان مظفر با دشا که بر است دختر عم جام صلاح الدین میشد سلطان مظفر لشکر بزرگت همراهش نموده رخصت نهته فرمود و او چون بهر حد سندر رسید دریاخانرا که صاحب دامیه و اختیار مملکت داشت از خود ساخته جمیع اندیارا بیعت و بدل بخرن آورد و جام فیروز مترصد بهو برباج دولت و مترقب طلوع کوكب سعادت می بود و چون مد زمان جام فیروز دریاخان صاحب اختیار مملکت بود آخر الامر جام فیروز را طلبیده باز بهر داری برداشت و جام صلاح الدین پس سر فراریده بار دیگر بخرات رفت سلطان مظفر از سرفروا استعدا و نموده در سنده ست و غیره و نهایت رخصت سندر نمود و او جام فیروز را از سنده بر آورده خود مقتدی امور سلطنت کردید جام فیروز با لفرود التها بشاه سیکت ارغون برود او غلام خود را که سبب خان نام داشت با لشکر مستد کارزار با داد جام فیروز مقرر فرمود جام فیروز به سراسر لشکر متوجه سنده گشت و در نواحی ساپهوان با جام صلاح الدین مقارنت اتفاق افتاد طرفین صف آرای نموده از روی شدت بیکدیگر در آویختند جام صلاح الدین و پسرش هیت خان کشته

شاه بیگ ارغون

مقاله پنجم

با پدر مخالفت ورزید امیر ذوالنون بیگ ارغون که از تلامذم امواج دریای منتخب سلطان حسین میرزا
 براسان بود و حتر خود با و داده بختی موافقت او در آن جان بسا حل نجات کشید و چون امیر ذوالنون
 در جنگ شیبک خان اوزبک که پسران سلطان حسین میرزا کرده بودند نصبت آمد حکومت صوبه قندهار
 حکم بدیع الزمان بشجاع بیگ و ذوالنون قرار گرفت و شجاع بیگ یعنی شاه بیگ ارغون چنانکه در
 چون هبکر و بعضی ولایات سند را بجزه تسخیر خود آورده بود بعد از فوت پدر علی التوأم در فکر تسخیر باقی بلاد
 سند تیر شده در کین منبر بود قضا را فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از کابل بقصد تسخیر
 هفت فرموده در کاشان ساعی کرده شاه بیگ ارغون چنانکه در ضمن واقعات فرود سن مکانی
 ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مذکور شده انقدر سعی و تدبیر که ممکن بود بجای آورد چون اثری بر آن مترتب نشد
 و در آن وقت جام فیروز و جام صلاح الدین به یکدیگر در مقام برقع افتاده بودند پیرانیه شاه بیگ ارغون از
 محافظت قلعه قندهار گذشته به هبکر آمد و در آنجا ساختگی شکر نموده در همان سال بجانب تهته شافت و آنرا
 متصرف شده خطبه و سکه اندیاز بنام خود کرد ایند شاه بیگ از فضایل علمی بهره تمام داشت چنان
 شری بر عقاید و شری بر کافیه و حاشیه بر مطلع مطلق نوشته است و شجاعت او بر تبه بود که در جنگ پیش
 از همه کس میبخت و بر چند مردم مخ میگردند و میگفتند که این قسم نه در لایق سرداران نیست فایده
 نمیکرد و میگفت در وقت جنگ اختیار از من میرو و بخاطر جان میبرد که بچس در پیش من نخواهد ایستاد
 و در سنه ثلاثین و تسعایه رنجور شده بعالم بقاشافت و پسر او شاه حسین و لعیب گردیده مقصدی سلطنت

۹۳۰

انذار گردید ذکر حکومت شاه حسین بن شاه بیگ ارغون

بعد از پدر بر سر حکومت جلوس نموده انمقدار از ولایت سند که بدست شاه بیگ ارغون در نیامده بود
 متصرف شده بقلعه کرد و قلعه هبکر را از سر نو تعمیر کرده در کمال استحکام ساخت و حصار سهوا را نیز تعمیر فرموده چون
 فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه منبر ماند که طماننا نیز در قبض خود آورده پیرانیه در سنه اثنی و ثلاثین

تاریخ فرشته

مقاله

و تسامیه در تهیه سفر بجانب شد سلطان محمود حاکم ملتان واقف آن معامله شده با رسال جمعی از مردم معتبر التماس
 فتح عربیت نمود و اجابت مسؤل نشده سلطان محمود بمرکت مفاجات درگذشت و پسرش سلطان حسین نایب
 مناب پدر شده در ملتان علم حکومت بیفراشت شاه حسین او را فرصت هیچ چیز نداده کوچ بر کوچ بملتان آمده محام
 کرد و بعد از یکسال و چند ماه وقت سفر در او حسرتناشی و ثلاثین و تسامیه سفر و مستوح کرد انید
 دکنه شهر بعضی بقبل رسیده اکثر اسیر سپاه مغل گردید و شاه حسین سلطان حسین را مقتید سنا
 شجاع الملک را که عمده ملتان بود در زیر شکر بکشت و آن بلده را بخواجه شمس الدین نامی سپرده بصوب تهنه
 مراجعت فرمود اما در زمان غیبت او مردم ملتان طلبگر خان گردیده خواجه شمس الدین را خواجه وار پدر گرد
 و شاه حسین ارغون فرجه ندیده با استخلاص آن نپرداخت و در سنه سبع و اربعین و تسامیه بهایون پادشاه
 جهت استیلای شیر شاه افغان سور بر مالکک بید و ستان از لاهور بقصد استمداد یا بنا بر تسخیر متوجه ولایت
 سند شد و چون بجالی بگر رسید اقامت نمود و جهت کنکاج فرمان طلب بنام شاه حسین که در تنه می بود مر سولدا
 شاه حسین ششماه امر و زو فرود کرده آخر جواب دور از کار فرستاده چنانکه از رشحات قلم و حرکات
 بیان ستوده رقم سابقا بوقوع پوست آخرش جنت آشیانی نصیر الدین محمد بهایون پادشاه در اندیشه
 تادیب شاه حسین شده حدود بهر کر راه ناصر مینرنا که عم آنحضرت میشد سپرده خود بجانب تهنه متوجه
 و شاه حسین ارغون که مرد محبیل و تدبیر بود میرزا ناصر را بوعده دامادی و نوید پادشاهی از خود ساخته محاله الو
 بفرمود تا در تهنه و بهر خطبه بنام ناصر میرزا خواندند و شاه حسین از راه دریا بجالی اردوی بهایون پادشاه رفته ابوا
 غزو جمع با یحیاج شکر مسدود کرد انید بهایون پادشاه عاجز گشته بر اینمونی بیرخان بهار لود در مقام صلح شد
 و کشتیها و چندین اشتران بارکش از شاه حسین گرفته بعد از آنکه دو سال و نیم در آنکند و بسر برده بود در سنج و از
 و تسامیه از آب گذشته روانه قندار کرد بد و چون مقصود شاه حسین حاصل گردید بنام میرزا خلافت وعده کرده
 چندان بد سلوکی کرده که او از مخالفت بهایون پادشاه پشیمان گشته در غایت خجالت روانه کابل گردید و در
 اثنی و خمین و تسامیه میرزا کاکران ولد بابر پادشاه از ترس بهایون پادشاه کریمه ترو شاه حسین ارغون

۹۳۲

۹۳۱

۹۳۰

۹۲۹

بند